بسم الله الرحمن الرحیم

**فصلنامه علمی ـ پژوهشی تحقیقات بنیادین علوم انسانی در چهارچوب رسالت‌های مجمع عالی علوم انسانی اسلامی منتشر می‌شود.**
**سال ۱۰ / شماره ۴ / شماره پیاپی ۳۷ / زمستان ۱۴۰۳**

**صاحب امتیاز و مدیر مسئول:** عطاءالله رفیعی آتانی
**سردبیر:** احمدحسین شریفی
**جانشین سردبیر:** سید محمدتقی موحد ابطحی
**مدیر اجرایی و بازبین نهایی:** سید مهدی موسوی
**ویراستار:** حمیدرضا عرفانی‌فر
**صفحه‌آرا و طراح جلد:** اعظم یزدلی
**اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا:** سعید بهشتی (استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی. تهران. ایران.)، سید محمدرضا تقوی (استاد گروه روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.)، عطاءالله رفیعی آتانی (استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران. ایران.)، احمدحسین شریفی (استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). قم. ایران.)، نجف لک‌زایی (استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، سید حسین میرمعزی (دانشیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران.)، حسن آقانظری (استاد گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)
**اعضای مشورتی هیئت تحریریه:** حسین بستان (دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، سید احسان رفیعی علوی (دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، محمد کاویانی آرانی (دانشیار گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، محمدجواد نوروزی (استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره))، جاوید اقبال (استاد دانشگاه اسلامی علیگر. هند.)، طلال عتریسی (استاد دانشگاه بیروت. لبنان.)

**نشانی دفتر فصلنامه:**
**تهران:** اتوبان ارتش (شرق به غرب)، بعد از متروی شهید محلاتی، پلاک ۷۹ (ساختمان کاسپین)، طبقه اول، واحد۲
کد پستی: ۱۹۵۵۷۵۳۷۴۷
تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۷۷۳۸۸
**قیمت:** ۴۰۰،۰۰۰ تومان
**نشانی اینترنتی:** frh.sccsr.ac.ir **پست الکترونیک:** frh@sccsr.ac.ir

ISSN: 2476-745X
E-ISSN: 2783-1418

**فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی به استناد ماده واحده مصوب مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و براساس مصوبه ۵۸۵ مورخ ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ شورای عالی حوزه های علمیه، در جلسه مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۰ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه از شماره ۱۵ به بعد حائز رتبه علمی ـ پژوهشی شد. رتبه علمی ـ پژوهشی این فصلنامه با درجه «ب» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۳ تمدید شده است.**

ـ مقالات و مطالب منتشرشده در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
ـ فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
ـ نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

| سال ۱۰ | شماره ۴ | شماره پیاپی ۳۷ | زمستان ۱۴۰۳ |

## فهرست مطالب


۱۱ **چیستی «اجتماع» از منظر ابن‌مسکویه**
روح الله توحیدی‌نیا، زهرا آخوندزاده

۳۹ **زیبایی‌شناسی در سازمان و مدیریت از منظر حکمت متعالیه**
ابوالفضل گائینی، رضا نیک‌بخت

۷۵ **فراتر از ماشین منطقی: بازمفهوم‌سازی عاملیت و آگاهی در فلسفه برای کودکان**
یحیی قائدی‌زاده، حمیدرضا رضازاده بهادران، جمیله غفاریان عیدگاهی مقدم

۱۲۳ **بررسی نقش اجماع در تفسیر دینی و کارکردهای آن در علوم انسانی معاصر**
مهرزاد شجاعی، مصطفی جعفرطیاری دهاقانی، جواد لطفی

۱۵۹ **به‌سوی چهارچوب تطبیقی در معرفت‌شناسی دانشگاه شناختی بر پایه حکمت متعالیه (ارائه چهارچوب نظری برای تحول معرفت‌شناختی دانشگاه شناختی بر پایه تلفیق روش‌مند مبانی حکمت متعالیه)**
حسام‌الدین خلعتبری، سجاد محمدی ولدانی، صالح حسن‌زاده، مجتبی رستمی‌کیا

۲۰۱ **واکاوی انتقادی پوزیتیویسم در جامعه‌شناسی: محدودیت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی از منظر مکاتب انتقادی**
محمدتقی سبزه‌ای، امین روشن‌پور

# The Role of Consensus in Religious Interpretation and Its Functions in Contemporary Humanities

**Mehrzad Shojaei**[•]
PhD student of Shi'a Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
mehrzadshojaee@mailfa.com

**Mostafa Jafartayyari Dehaghani**[•]
Assistant Professor, Shi'a Studies Group, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. (Corresponding Author)
Mjd38@chmail.ir

**Javad Lotfi**
Assistant Professor, Shi'a Studies Group, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
j.lotfi@urd.ac.ir

## Abstract

The concept of *consensus (ijmāʿ)* has historically played a decisive role in Islamic tradition as a foundational source of religious interpretation, norm legitimation, and the organization of social order. However, within the context of contemporary human sciences, the expansion of epistemic pluralism, the diversification of religious interpretations, technological transformations, and shifts in power structures have raised serious questions regarding the validity and effectiveness of consensus. The central challenge addressed in this study is how consensus, despite its historical authority, can continue to function as a credible and problem-solving mechanism in response to emerging legal, social, and policy-related issues, while avoiding reduction to a merely formal agreement or an instrument for suppressing pluralism. This article adopts an analytical–comparative approach and employs a conceptual mapping model in Islamic studies, drawing on library-based research and primary sources from both Imāmī Shīʿa and Sunnī traditions. It seeks to critically examine the theoretical foundations and practical functions of consensus, as well as the opportunities and constraints involved in its revitalization within contemporary human sciences. The analysis proceeds in three stages. First, it revisits the epistemological foundations of consensus in the two traditions and clarifies their implications for the feasibility of consensus under contemporary conditions. Second, through discursive and institutional analysis, it investigates the role of power structures, media, and collective rationality in shaping or undermining consensus. Third, the effectiveness of consensus is assessed using operational indicators such as decision-making efficiency, conflict reduction, public trust, and adaptability to emerging issues, with particular reference to fields such as contemporary law and social policymaking. The findings demonstrate that consensus can contribute meaningfully to contemporary human sciences only if it is understood as a dynamic, critique-responsive, and institutionally grounded process—one that integrates critical rationality and elite participation with the normative resources of the Islamic tradition, thereby enabling the production of sustainable knowledge and policy.

**Keywords**: Consensus, religious authority, Imamiyyah and Sunni, contemporary humanities, epistemic reconsideration

https://orcid.org/0009-0001-2733-046x
https://orcid.org/0009-0007-9409-9441

مقاله علمی پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۲

# بررسی نقش اجماع در تفسیر دینی و کارکردهای آن در علوم انسانی معاصر

**مهرزاد شجاعی**
دانشجوی دکتری فرق تشیع، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم
mehrzadshojaee@mailfa.com
**مصطفی جعفرطیاری دهاقانی**
استادیار گروه شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم (نویسنده مسئول)
Mjd38@chmail.ir
**جواد لطفی**
استادیار گروه شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم
j.lotfi@urd.ac.ir

## چکیده

مسئله «اجماع» به‌عنوان یکی از منابع بنیادین تفسیر دینی، در سنت اسلامی همواره نقشی تعیین‌کننده در تولید معنا، مشروعیت‌بخشی هنجارها و سامان‌دهی نظم اجتماعی داشته است؛ بااین‌حال، در بستر علوم انسانی معاصر، گسترش کثرت‌گرایی معرفتی، تنوع قرائت‌های دینی، تحولات فناوری و دگرگونی ساختارهای قدرت، کارآمدی و اعتبار اجماع را با پرسش‌های جدی مواجه ساخته است. چالش اصلی آن است که اجماع، با وجود جایگاه تاریخی خود، چگونه می‌تواند در مواجهه با مسائل نوپدید حقوقی، اجتماعی و سیاست‌گذاری، همچنان نقشی معتبر و حل‌مسئله‌محور ایفا کند و از فروکاست به توافقی صوری یا ابزاری برای حذف تکثر جلوگیری نماید. این مقاله با رویکرد تحلیلی-تطبیقی و با بهره‌گیری از الگوی تطبیق مفهومی در مطالعات علوم اسلامی، برپایه مطالعات کتابخانه‌ای و ارجاع به متون اصلی مکاتب امامیه و اهل سنت، می‌کوشد ضمن آسیب‌شناسی مبانی و کارکردهای اجماع، ظرفیت‌ها و موانع پویاسازی آن را در گفتمان علوم انسانی معاصر بررسی نماید. در این مسیر، ابتدا با بازخوانی مبانی معرفت‌شناختی اجماع در دو مکتب، تفاوت‌ها و پیامدهای آن‌ها برای امکان تحقق اجماع در شرایط معاصر تبیین می‌شود؛ سپس، با تحلیل گفتمانی و نهادی، نقش ساختارهای قدرت، رسانه و عقلانیت جمعی در

شـکل‌گیری یـا تضـعیف اجمـاع واکـاوی می‌گـردد. در گـام بعـد، کارآمـدی اجمـاع براسـاس شاخص‌هایی چون سرعت تصمیم‌گیری، کاهش تعارض، افزایش اعتماد عمومی و قابلیـت انطبـاق با مسائل نوپدید، در حوزه‌هایی مانند حقوق معاصر و سیاست‌گذاری اجتماعی ارزیـابی می‌شـود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد اجماع تنها درصورتی می‌تواند در علوم انسانی معاصـر نقش‌آفـرین باشد که به‌مثابه فرآیندی پویا، نقدپذیر و نهادی‌شده فهـم شـود؛ فرآینـدی کـه عقلانیـت انتقـادی و مشارکت نخبگانی را با میراث دینی پیوند می‌زند و امکان تولید معرفت و سیاسـت پایـدار را فـراهم می‌سازد.
**واژگان کلیدی:** اجماع، حجیت دینـی، امامیـه و اهـل سـنت، علـوم انسـانی معاصـر، بازاندیشـی معرفتی.

## ۱. مقدمه

در تاریخ اندیشه اسلامی، مسئله اجماع همواره یکی از مباحث محوری و تأثیرگذار در فرآینـد استنباط و تفسیر دینی محسوب شده است. اجماع در معنای سنتی خود، به‌عنوان وفاق و توافق علمای امت اسـلامی دربـاره یـک مسـئله اعتقـادی یـا فقهـی، منزلتـی بسـزا در نظـام منـابع دین‌شناسی پیدا کرده است؛ تاجایی‌که در کنار کتاب و سنت، جایگاهی مستقل پیـدا نمـوده و برخی مکاتب دینی آن را مکمل عقل و نقل می‌دانند. اهمیت اجماع در آن است کـه می‌توانـد منبعی برای تشخیص صحت و سقم آرا و اعتقـادات و همچنـین راهـی بـرای تثبیـت انسـجام معرفتی و اجتماعی در میان مسلمانان تلقی گردد. بااین‌وجود، سیر تحولات عمیق اجتمـاعی، فرهنگی و علمی عصر جدید و گسترش حوزه‌های گفتمان علوم انسـانی، ضـرورت بـازخوانی دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر نقش و کارکرد اجماع را به یکی از دغدغه‌های کلان فکری و تحلیلـی در حوزه مطالعات دینی معاصر بدل ساخته اسـت. گسـترش جریان‌هـای فکـری متکثـر، ظهـور فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌ای نوین، افزایش تعاملات میـان‌فرهنگی، و تحـولات بنیـادین در

حوزه علوم انسانی، زمینه‌ای را فراهم ساخته که دیگر نمی‌توان به تفسیر و کاربست اجماع در همان چهارچوب‌های سنتی بسنده کرد، بلکه لازم است با رویکردی میان‌رشته‌ای و آینده‌نگر جایگاه اجماع را در معادلات جدید معرفتی و اجتماعی بازتعریف نمود.

در چنین شرایطی، پرسش اصلی این پژوهش آن است که «اجماع چگونه می‌تواند در مقام یکی از منابع معتبر دین‌شناختی، در تفسیر دینی نقش‌آفرینی کرده و به چالش‌های نوپدید در حوزه‌های مشخصی از علوم انسانیِ معاصر پاسخ دهد؟» دامنه این پرسش، با هدف افزایش دقت تحلیلی، به دو عرصه کلیدی محدود می‌شود: نخست، حوزه «حقوق» که در آن مسئله اعتبار هنجاری، مشروعیت قواعد و نسبت میان حکم شرعی و نظم حقوقی معاصر مطرح است؛ دوم، حوزه «سیاست‌گذاری اجتماعی و فرهنگی» که در آن چگونگی شکل‌گیری توافق نخبگانی، انسجام هویتی و تولید تصمیم‌های جمعی مبتنی بر تفسیر دینی اهمیت دارد.

براین‌اساس، پژوهش حاضر در پی آن است تا ضمن واکاوی مبانی عقلانی و نقلی اجماع، ظرفیت‌ها و چالش‌های کاربست آن را دقیقاً در این دو حوزه بررسی کند و نشان دهد اجماع چگونه می‌تواند در زمینه حل مسائل حقوقی، تنظیم سیاست‌های اجتماعی و تقویت انسجام معرفتی و هنجاری جوامع اسلامی کارآمد باشد.

مروری بر آثار پیشین نشان می‌دهد که مسئله اجماع در سنت اسلامی، عمدتاً در چهارچوب مباحث اصول فقه و کلام بررسی شده است. رسول جعفریان (۱۳۹۵) در تاریخ تشیع در ایران، ضمن تحلیل تحولات تاریخی امامیه، به نقش اجماع در تثبیت هویت مذهبی و عبور از بحران‌های فکری اشاره می‌کند. سیدکاظم روحانی (۱۳۷۰) در بررسی نهضت‌های سیاسی دینی، پیوند میان اجماع و مشروعیت سیاسی را برجسته می‌سازد و محمدابراهیم جناتی شاهرودی (۱۳۶۷) نیز در منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، به

تحلیل مبانی اعتبار اجماع در مکاتب مختلف پرداخته است. این آثار هرچند از حیث تاریخی و اصولی ارزشمندند، اما کمتر به نسبت اجماع با تحولات علوم انسانی معاصر و سازوکارهای قدرت و گفتمان توجه داشته‌اند.

در سطح بین‌المللی، رویکردهای جامعه‌شناختی و انتقادی افق تازه‌ای در فهم اجماع گشوده‌اند. خالد ابوالفضل (۲۰۰۱) در *Speaking in God's Name* با تحلیل مفهوم «اقتدار» در فقه اسلامی، نشان می‌دهد که اجماع می‌تواند در فرآیند تاریخی خود به ابزاری برای تثبیت قرائت رسمی و حذف صداهای رقیب تبدیل شود؛ از این منظر، اجماع نه صرفاً توافقی معرفتی، بلکه سازوکاری برای تولید و توزیع قدرت دینی است. همچنین طلال اسد (۱۹۹۳) در *Genealogies of Religion* با رویکردی تبارشناختی، اجماع را در چهارچوب «سنت استدلالی» و نظم گفتمانی تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه سازوکارهای انضباطی و ساختارهای قدرت در شکل‌گیری مرزهای ارتدکسی نقش دارند. این دیدگاه‌ها امکان آن را فراهم می‌سازد که اجماع نه فقط به عنوان یک منبع فقهی، بلکه به مثابه یک پدیده اجتماعی-گفتمانی مطالعه شود.

وجه تمایز این مقاله صرفاً در طرح مسئله‌ای نو درباره نسبت اجماع با علوم انسانی معاصر خلاصه نمی‌شود، بلکه در تلاش برای ارائه یک الگوی تحلیلی-عملیاتی برای بازخوانی اجماع است. این پژوهش، با تلفیق تحلیل اصولی سنت اسلامی و رویکردهای جامعه‌شناختی و گفتمانی، مدلی سه‌سطحی پیشنهاد می‌کند که اجماع را در سه بُعد بررسی می‌کند:

۱. بُعد مبنایی (معرفت‌شناختی و الهیاتی): بررسی شرایط اعتبار و حجیت اجماع در دو مکتب؛

۲. بُعد گفتمانی-قدرت: تحلیل نقش ساختارهای نهادی و مناسبات اقتدار در شکل‌گیری یا محدودسازی اجماع؛

۳. بُعد کارکردی-نهادی: ارزیابی قابلیت اجماع برای حل مسائل عینی در حوزه حقـوق و سیاست‌گذاری اجتماعی.

براساس این مدل، اجماع زمانی می‌تواند به یک نظریه عملیاتی بدل شود که سه شرط در آن جمع گردد: عقلانیت انتقادی، شفافیت نهادی و مشارکت نخبگانی گسترده. بدین‌ترتیب، مقاله از سطح «مسئله‌آفرینی نظـری» فراتـر رفتـه و می‌کوشـد چهـارچوبی روشـمند بـرای سنجش و به‌کارگیری اجماع در مواجهه با بحران‌های معرفتی و اجتماعی معاصر ارائه دهد.

درنتیجه، نوآوری پژوهش را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

ـ پیوند دادن مطالعات اصول فقه با نظریه‌های معاصر قدرت و گفتمان؛

ـ ارائه چهارچوب مقایسه‌ای سه‌بعدی برای تحلیل اجماع در امامیه و اهل سنت؛

ـ حرکت به‌سوی مدل‌سازی عملیاتی که امکان ارزیابی کارآمـدی اجمـاع در حوزه‌هـای مشخص علوم انسانی را فراهم می‌سازد.

## ۲. مفهوم‌شناسی و چهارچوب نظری

اجماع یکی از مفاهیم کلیدی و چندوجهی در منظومه دین‌شناسی و استنباط اسلامی اسـت که تبیین دقیق آن، مستلزم بررسی دو سوی تاریخی و معرفتی موضـوع می‌باشـد. در لغـت، «اجماع» به‌معنای گرد آمدن، هماهنگی و توافق بر یک امر خاص است و در اصطلاح علوم دینی و به‌ویژه کلام اسلامی، به توافق علمای مسلمین بر یک حکـم یـا بـاور دینـی تعریـف می‌شود (ابن‌منظور ۱۴۱۴، ج ۲: ۲۹۶). امـا همـین اصـطلاح در بسـتر مکاتـب اسـلامی، تفسیرها و کاربردهای متفاوتی یافته است که شناخت آن برای تحلیل نقش اجماع در تفسیر دینی و علوم انسانی معاصر ضرورت دارد.

در سنت اسلامی، اجماع در کنار کتاب و سنت از منابع مهم در فهـم و تفسـیر معـارف

دینی به‌شمار آمده است، هرچند مکاتب کلامی درباره ماهیت و اعتبار آن برداشت‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. در اندیشه امامیه، اجماع زمانی اعتبار می‌یابد که کاشف از قول یا تقریر معصوم باشد؛ ازاین‌رو، توافق صرف عالمان بدون چنین کاشفیتی ارزش مستقل معرفتی تلقی نمی‌شود (جعفریان ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۹۱؛ طباطبایی ۱۳۹۰، ج ۱۲: ۱۱۱). در مقابل، در بسیاری از مکاتب اهل سنت، اجماع بیشتر به‌عنوان توافق عالمان یا امت بر مبنای سنت نبوی فهم می‌شود و نقشی مهم در تثبیت فهم مشترک دینی و حفظ انسجام معرفتی جامعه اسلامی دارد (آمدی ۱۴۰۲، ج ۱: ۲۸۱). بااین‌حال، در میان متکلمان اهل سنت نیز رویکردها یکسان نیست؛ چنان‌که معتزله با تأکید بر جایگاه عقل، اجماع را تا آنجا معتبر می‌دانند که با اصول عقلانی و معیارهای استدلالی سازگار باشد و اجماعی که با حکم عقل ناسازگار باشد، از حجیت برخوردار نخواهد بود (زمخشری ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۶۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰: ۳۴).

یکی از تمایزات مهم دیگر در تحلیل تعریف اجماع، تفاوت آن در حوزه‌های معرفتی مختلف است. اجماع معرفتی، به معنای توافق نخبگان و خبرگان بر باورهای بنیادین دینی، عمدتاً در قلمرو اصول اعتقادی و مباحث کلامی مطرح است؛ اما اجماع فقهی ناظر به عرصه احکام استنباطی و عملی شریعت بوده و بر فرآیند کشف ملاک‌ها و قواعد عمل دینی تأکید دارد (جناتی شاهرودی ۱۳۶۷، ۲۰۰-۲۱۲). در حالی که اجماع فقهی اغلب پشتوانه نقلی امکان‌پذیری بیشتری دارد، اجماع در سطح کلامی همواره با پرسش‌های عقلانی و چالش در کاشفیت مواجه است و از این رو جایگاه و کاربرد آن دچار تفاوت بنیادی با اجماع فقهی می‌شود (نوربخش ۱۳۹۱، ۱۱۰-۱۱۲).

در این پژوهش، «علوم انسانی معاصر» به مجموعه‌ای از رشته‌ها و رویکردهای دانشی اطلاق می‌شود که به مطالعه رفتار، روابط، نهادها و نظام‌های معنایی انسان در جوامع امروز

می‌پردازند و با مسائل نوپدید اجتماعی، فرهنگی و هنجاری در جهان معاصر مواجه‌اند. این حوزه دانشی، با بهره‌گیری از روش‌های تحلیلی، تفسیری و گاه تجربی، در پی تبیین و سامان‌دهی پدیده‌هایی چون نظم اجتماعی، سیاست‌گذاری عمومی، نظام‌های حقوقی، فرهنگ و هویت جمعی است. (عبدلی ۱۴۰۴، ۳۵) براین‌اساس، مقصود از علوم انسانی معاصر در این پژوهش، به‌طور مشخص حوزه‌هایی همچون جامعه‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی و سیاست‌گذاری فرهنگی، فلسفه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی دین در جوامع اسلامی امروز است؛ حوزه‌هایی که در آن‌ها مسئله تفسیر متون دینی، شکل‌گیری هنجارهای اجتماعی و تولید دانش معتبر درباره مسائل انسانی، نقشی تعیین‌کننده در تنظیم حیات اجتماعی ایفا می‌کند. ازاین‌رو، کاربرد این اصطلاح در این پژوهش ناظر به فضایی است که در آن، پرسش از مبانی اعتبار معرفت، امکان شکل‌گیری توافق نخبگانی و نسبت میان منابع دینی و دانش انسانی معاصر مطرح می‌شود. بدین‌ترتیب، تمرکز مقاله نه بر تمامی شاخه‌های علوم انسانی، بلکه بر آن دسته از حوزه‌هایی است که در آن‌ها مسئله تفسیر دینی، اجماع عالمان و تعامل آن با دانش تخصصی معاصر در شکل‌دهی به فهم مشترک و تصمیم‌های اجتماعی نقش اساسی دارد.

در چهارچوب مباحث این پژوهش، لازم است میان دو سطح از مفهوم اجماع تمایز نهاده شود. نخست، «اجماع فقیهان» که به توافق مجموعه‌ای از مجتهدان و عالمان دینی در فرایند استنباط و تفسیر احکام شرعی اطلاق می‌شود و هدف آن کشف یا تأیید معنای معتبر از متون دینی است. این نوع اجماع در سنت اصول فقه جایگاهی روش‌شناختی داشته و اعتبار آن در مکاتب مختلف اسلامی براساس نسبت آن با نص، سنت و عقل تبیین می‌شود (حسینی طهرانی ۱۳۹۹، ۲۴). در مقابل، «اجماع متخصصان علوم انسانی» به‌نوعی همگرایی یا توافق نسبی میان پژوهشگران و صاحب‌نظران حوزه‌هایی مانند جامعه‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی

و فلسفه علوم انسانی درباره تبیین پدیده‌های اجتماعی و هنجاری اشـاره دارد (عبـدلی ١٤٠٤، ٤٤). این نوع اجماع نه از مسیر حجیت فقهی، بلکه از طریق گفت‌وگوی علمی، نقد نظریه‌ها و ارزیابی عقلانی شواهد شکل می‌گیرد. نسبت ایـن دو سـطح از اجمـاع را می‌تـوان رابطـه‌ای تعاملی دانست؛ بدین معنا که اجماع فقیهان می‌تواند چهارچوب هنجـاری و ارزشـی جامعـه دینی را فراهم سازد، درحالی‌که اجماع متخصصان علوم انسانی امکان تبیین علمی و کاربردی این چهارچوب‌ها در عرصه اجتماعی و نهادی را فراهم می‌آورد.

در تحلیل نسبت اجماع با علوم انسانی معاصر، برخی مفاهیم فلسفی نیز نقش زمینه‌ای دارند که نیازمند تعریف کوتاه هستند. «نسبی‌گرایی معرفتـی» بـه دیـدگاهی اشـاره دارد کـه اعتبار حقیقت یا معرفت را وابسته به بافت‌های تاریخی، فرهنگی یا زبانی می‌دانـد و امکـان دستیابی به حقیقتی کاملاً مطلق و مستقل از ایـن زمینـه‌ها را محـل تردیـد می‌دانـد (Rorty 1979, 315). درمقابل، رویکردهای کلاسیک معرفت دینی بر امکـان دسـتیابی بـه حقیقتـی فراتر از شرایط نسبی تأکید می‌کنند. مفهوم «هرمنوتیک» نیز به نظریه فهـم و تفسـیر متـون، به‌ویژه متون دینی و فرهنگی، اشاره دارد و در سنت فلسفی معاصر به‌وسیله متفکرانـی چـون گادامر به عنوان فرایندی تاریخی و گفت‌وگومحور در فهم معنا تبیین شـده اسـت (Gadamer 1975, 269). همچنین «عقلانیت جمعی» به ظرفیت یک جامعـه علمـی یـا معرفتـی بـرای دستیابی به فهمی مشترک از طریق گفت‌وگو، نقد و هم‌اندیشی اشـاره دارد؛ مفهـومی کـه در نظریه‌های معرفت اجتماعی و فلسفه علم معاصر مورد توجه قـرار گرفتـه اسـت (Habermas 1984, 86). توجه به این مفاهیم به روشن شدن زمینـه نظـری بحـث اجمـاع در بسـتر علـوم انسانی معاصر کمک می‌کند.

این پژوهش، «اجماع» را در دو ساحت تاریخی-معرفتی و معاصـر-علـوم انسـانی مـورد بازخوانی قرار می‌دهد. در ساحت تاریخی-معرفتی، ضمن واکاوی تعـاریف فقهـی و کلامـی

اجماع در مکاتب امامیه و اهل سنت (با تمایز میان اجماع فقهی و معرفتی)، نقش و اعتبار آن به‌عنوان منبع تفسیری و استنباطی تبیین می‌گردد. درمقابل، در بستر «علوم انسانی معاصر» که به‌طور مشخص به جامعه‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی و مطالعات اجتماعی دین اطلاق می‌شود «اجماع متخصصان» به‌عنوان همگرایی نخبگانی در تبیین پدیده‌های اجتماعی و هنجاری، در چهارچوب مفاهیم فلسفی «نسبی‌گرایی معرفتی»، «هرمنوتیک» و «عقلانیت جمعی» تحلیل می‌شود. نسبت این دو ساحت، رابطه‌ای تعاملی و تکمیلی تلقی شده؛ بدین‌معنا که اجماع فقهی چهارچوب هنجاری و اجماع متخصصان، سازوکار عملیاتی فهم و سامان‌دهی اجتماعی را فراهم می‌آورد. این چهارچوب، بستر لازم برای بررسی نقش اجماع در تفسیر دینی و کارکردهای آن در علوم انسانی معاصر را فراهم می‌سازد.

برای آنکه بررسی کارکرد اجماع در حوزه‌های علوم انسانی صرفاً در سطح نظری باقی نماند، لازم است شاخص‌هایی عملیاتی برای سنجش میزان پاسخگویی آن در نظر گرفته شود. در این پژوهش، پاسخگویی اجماع براساس چند معیار قابل ارزیابی درنظر گرفته می‌شود: نخست، سرعت و کارآمدی فرآیند تصمیم‌گیری جمعی در مواجهه با مسائل نوپدید؛ دوم، میزان کاهش تعارض‌های اجتماعی یا فکری پس از شکل‌گیری اجماع؛ و سوم، سطح اعتماد و پذیرش عمومی نسبت به نتایج حاصل از آن در میان نخبگان و بدنه اجتماعی. این شاخص‌ها امکان می‌دهند تا کارکرد اجماع نه تنها در سطح نظری، بلکه در تجربه‌های عینی علوم انسانی معاصر نیز مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد.

### ۳. روش تحقیق

این پژوهش با رویکرد تحلیلی-تطبیقی و با بهره‌گیری از الگوی تطبیق مفهومی در مطالعات علوم اسلامی انجام شده است. در این الگو، به‌جای مقایسه صرف تاریخی یا توصیفی،

مفاهیم و مبانی نظری در دو سنت فکری به صورت نظام‌مند تحلیل و با یکدیگر مقایسه می‌شوند. نوع تطبیق در این تحقیق عمدتاً تطبیق هم‌زمان است؛ بدین‌معنا که دیدگاه‌های مکاتب امامیه و اهل سنت درباره مفهوم، مبانی و کارکردهای اجماع در یک سطح زمانی و در چهارچوب مسائل معاصر علوم انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرند. گردآوری داده‌ها برپایه مطالعات کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع اصلی هر دو مکتب انجام شده است. در این مرحله، متون معتبر اصول فقه، کلام و آثار مرتبط با نظریه اجماع در سنت‌های امامیه و اهل سنت استخراج و تحلیل شده‌اند. سپس در مرحله تحلیل، داده‌ها براساس سه معیار تطبیقی شامل مبانی معرفت‌شناختی اجماع، شیوه تحقق و اعتبار آن، و کارکردهای اجتماعی و معرفتی آن در حوزه‌های علوم انسانی سامان‌دهی شده‌اند. در گام نهایی، با استفاده از تحلیل مقایسه‌ای این سه محور، شباهت‌ها و تفاوت‌های دو مکتب در فهم و کاربست اجماع تبیین شده و از طریق استنتاج تحلیلی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های هر رویکرد در مواجهه با مسائل نوپدید علوم انسانی معاصر ارزیابی گردیده است.

### ۴. تحولات معاصر و نسبت اجماع با علوم انسانی

تحولات بنیادین در عرصه اجتماع، فناوری و رسانه‌های نوین طی دهه‌های اخیر، ساختارها و صورت‌بندی‌های سنتی معرفت دینی و نهاد اجماع را با چالش‌های عمیقی مواجه ساخته است. اجماع به عنوان یکی از منابع اصلی دین‌شناسی، در گذشته توانسته بود کارکردی تثبیت‌کننده برای هویت دینی و انسجام اجتماعی داشته باشد، اما امروزه با دگرگونی‌های پیاپی، تنوع بی‌سابقه نگاه‌ها و تسهیل گسترده دسترسی به دانش، امکان شکل‌گیری اجماع فراگیر و مانا دشوارتر از گذشته شده است. شبکه‌های اجتماعی، فناوری‌های ارتباطی و جریان‌های اندیشه مدرن فضایی را فراهم آورده‌اند که در آن، همگرایی جمعی جای خود را

به تکثر قرائت‌ها، تأکید بر خرد جمعی و ظهور نسبی‌گرایی معرفتی داده است. این شرایط، هم فرصت‌هایی تازه برای پویایی دینی ایجاد می‌کند و هم آسیب‌هایی را متوجه اعتبار و کارآمدی اجماع می‌سازد. در چنین بستر متحول و پیچیده‌ای، ضرورت بازاندیشی در کارکرد اجماع، نحوه تفسیر دینی و پیوند آن با رهیافت‌های جدید علوم انسانی امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید؛ چرا که بدون این بازخوانی، نهاد اجماع ممکن است به جای عامل وحدت، خود منشأ تعارض جدید گردد و پویایی منابع دینی زیر سؤال رود.

از این رو، پرسش اساسی تنها این نیست که اجماع چه کارکردهایی در تفسیر دینی و علوم انسانی دارد، بلکه این است که در چه شرایط اجتماعی و معرفتی می‌تواند پاسخگوی مسائل نوپدید باشد و در چه شرایطی ممکن است کارآمدی خود را از دست دهد یا حتی به منبعی برای تعارض‌های جدید تبدیل شود.

**۱-۴. ظهور تحولات اجتماعی، فناوری، رسانه‌های نوین**

در دوره معاصر، جهان اسلام همچون دیگر جوامع بشری، شاهد تحولات ژرف و پرسرعتی در ساحت‌های اجتماعی، فناوری و ارتباطات جمعی است؛ تحولاتی که مستقیماً بر ساختار و معناپردازی نهاد اجماع دینی اثرگذار بوده‌اند. نخست باید اذعان کرد که گسترش فناوری‌های ارتباطی و ظهور رسانه‌های نوین، مرزهای سنتی کنش جمعی و شکل‌گیری نهادهای مرجعیت را دگرگون کرده‌اند. به این معنا که فرآیند تصمیم‌سازی اجتماعی و حتی استنباط دینی، دیگر محدود به حلقه بسته عالمان رسمی یا نخبگان خاص نیست، بلکه عرصه‌ای باز به تمامی اقشار جامعه و حتی فرامذهبان ارائه شده است (جعفریان ۱۳۹۵، ج ۲: ۴۰۵-۴۰۷).

اگر پیش‌تر، شکل‌گیری اجماع عمدتاً بر پایه هم‌اندیشی و گفت‌وگوهای حضوری عالمان مسلمان و در چهارچوب سلسله‌مراتب سنتی فرهنگ دینی رقم می‌خورد، اکنون

فضای مجازی و پلتفرم‌های رسانه‌ای بستری برای شکل‌دهی به کنش جمعی، تولید معرفت و بازتفسیر اجماع فراهم ساخته‌اند. رسانه‌های اجتماعی نظیر شبکه‌های پیام‌رسان و تالارهای گفت‌وگوی برخط، با کاهش هزینه‌های دسترسی به اطلاعات دینی و فتوای فقیهان، امکان حضور طیف گسترده‌ای از افراد، حتی غیرمتخصصان، در فرآیند تفسیر و تحلیل متون دینی را ایجاد نموده‌اند، که این تحول اگرچه باعث مشارکت نسبی بیشتری شده است، اما در عین حال، اصالت و اعتبار سنتی فرایند اجماع فقهی-کلامی را با چالش مواجه ساخته است (نوربخش ۱۳۹۱، ۱۱۰-۱۱۲).

همچنین، تحولات اجتماعی گسترده نظیر گسترش آموزش عالی و رشد طبقه متوسط سبب پدیدآمدن تنوع ذائقهٔ فکری و شکاف هویتی جدید شده که بر قابلیت تحقق اجماع دینی یکپارچه اثر می‌گذارد. این مسأله مهم به‌ویژه زمانی حادتر است که باتوجه‌به تعاملات بین‌فرهنگی و برخورد رویکردهای غربی و اسلامی، معیارها و پیش‌فرض‌های تازه‌ای در فهم، تحلیل و حتی نقد باورهای دینی به صحنه آمده است (روحانی ۱۳۷۰، ۱۴۷). اجماع در این مختصات جدید، با پیچیدگی و چالش مضاعف روبه‌روست؛ زیرا «اتفاق نظر» دیگر نه امری بدیهی و خودبه‌خودی بلکه مستلزم مذاکرات پیوسته، تلاش‌های نهادی و مواجهه با مقاومت‌های فکری و ارزشی است.

ازسوی‌دیگر، بررسی فرآیند فرآیند شکل‌گیری اجماع نشان می‌دهد که در گذشته، قدرت مرجعیت و مشروعیت دینی متکی بر انسجام درونی حوزه‌های علمیه و اقتدار اجتماعی عالمان دینی بود؛ اما امروز این انحصار با رشد فناوری و رسانه، شکسته شده و ظهور جریان‌های غیررسمی تفسیر دینی با سرعت فزاینده گسترش یافته است (جعفریان ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۹۷). در عین حال، فناوری‌های نوین فرصت‌هایی نیز برای گفت‌وگوی عالمان دینی و شکل‌دهی به اجماع‌های زمان‌بند و مسئله‌محور فراهم ساخته‌اند؛ به نحوی که در پاره‌ای

موارد، فضای سایبری می‌تواند تسهیل‌کننده شبکه همکاری علمی و خلق «اجماع‌های جدید» مبتنی بر اقتضائات مسائل روز باشد (نوربخش ۱۳۹۱، ۱۱۲).

نکته قابل‌توجه اینکه تحولات اخیر، نه‌تنها در سطح فقه و مسائل عملی، بلکه در امر کلامی و معرفتی نیز بر فرآیند شکل‌گیری اجماع تأثیر می‌گذارد. کثرت‌گرایی فکری، امکان مواجهه پی‌درپی با تفسیرهای متعدد و افزایش قدرت جریان‌های رقیب، ترجمه‌ها و بازتولیدهای گوناگون دانش دینی، به شمول‌پذیری دیگرگونی در هویت جمعی مسلمانان انجامیده و در نتیجه، پایداری اجماع‌های گذشته را با تردید جدی مواجه می‌کند (شوشتری ۱۳۹۲، ۵۲۳).

در مجموع، می‌توان گفت عرصه اجتماعی، فناوری و رسانه‌های نوین، هم‌زمان تهدید و فرصت پیش روی سنت اجماع اسلامی است. نه‌فقط اعتبار مرجعیت و فرآیند تفسیر دینی سنتی را به چالش کشیده، بلکه ظرفیت بازاندیشی اجماع در چهارچوب اقتضائات علوم انسانی امروز و میدان‌های متکثر دانش را پدید آورده است؛ چنان‌که بدون فهم این تحول ساختاری، تحلیل اعتبار یا ناکارآمدی اجماع دینی در دنیای مدرن ناممکن خواهد بود.

**۲-۴. چالش‌های مدرن فراروی اجماع در تفسیر دینی (نسبی‌گرایی، خرد جمعی، تنوع قرائت‌ها و...)**

در نظام اندیشه دینی معاصر، اجماع که زمانی معیاری برای تثبیت هویت معرفتی و وحدت اجتماعی مسلمانان تلقی می‌شد امروز با چالش‌هایی عمیق و چندوجهی در تفسیر و حجیت مواجه است. اولین و شاید مهم‌ترین چالش، افزایش نسبی‌گرایی معرفتی در نتیجه بسط فلسفه‌های علوم انسانی و رشد نظریات هرمنوتیکی است. در گذشته، اجماع به‌معنای «حقیقت مشترک عالمان دین» بود، اما با ظهور جریانات فلسفی غربی مثل پراگماتیسم و هرمنوتیک، تأکید بر امکان تفسیرهای بی‌شمار از یک متن یا گزاره دینی جای مفهوم حقیقت واحد را گرفته است (طباطبایی ۱۳۹۰، ج ۴: ۳۹۴). اکنون توافق بر تفسیر یا فهم

واحد نه‌تنها دشوارتر، که گاه غیرقابل‌دسترس می‌نماید.

چالش خرد جمعی و پویایی عقلانیت جدید، دومین عرصه بحران برای اجماع است. علوم اجتماعی و نظریه‌های جامعه‌شناختی جدید نشان داده است که عقلانیتِ جمعی، امری سیال و متأثر از ساختارهای قدرت، سلیقه و فرهنگ گروهی است. بدین معنا که، آن‌چه در یک عصر یا مناسبت خاص اجماع می‌نامیم، ممکن است به‌راحتی با تغییر زمینه‌های اجتماعی و رسانه‌ای دگرگون شود. تحولات سریع رسانه‌های نوین و انبوه‌سازی داده‌ها، خود به مولد «اجماع‌های مصطنع» و زودگذر بدل شده‌اند.

تنوع قرائت‌ها و تفسیرهای دینی اما شاید جدی‌ترین تهدید فراروی اجماع باشد. طیف وسیع مدارس فقهی، فلسفی، و نحله‌های گوناگون احیاگری و اصلاح‌طلب، سبب شده است تا تقریباً در هیچ حوزه اعتقادی یا فقهی، اتفاق نظری قاطع و قابل بازیابی مانند گذشته حاصل نشود (جعفریان ۱۳۹۵، ج ۲: ۴۰۵-۴۰۷؛ نوربخش ۱۳۹۱، ۱۱۰-۱۱۲). نه فقط اختلاف شیعه و سنی، بلکه تکثر ژرف درون هر مکتب، دستیابی به مدل‌های اجماع‌آور را حتی در مسائل مهم مثل شفاعت، معاد جسمانی یا اعتبار عقل مستقل دشوار می‌سازد.

درنتیجه این تحولات، حتی اصل امکان تحقق «اجماع محقق» محل تردید جدی قرار گرفته است. بسیاری از اندیشمندان اهل سنت و امامیه تأکید دارند که باتوجه‌به پراکندگی جغرافیایی، تکثر معرفتی، و گسترش فضای مجازی، دیگر نمی‌توان از اجماع به معنای کلاسیک سخن گفت. موارد فراگیر دیگری چون ظهور «مرجعیت‌های رسانه‌ای»، جریان‌های روشنفکری یا فقه مدرن، این تشتت را تشدید کرده‌اند و زمینه‌های سوء استفاده از مفهوم اجماع به‌عنوان ابزاری برای تحمیل روایت رسمی یا حذف قرائت‌های رقیب فراهم آمده است (نووی ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۴۵؛ سبکی ۱۴۱۹، ۳۱۱).

در نهایت، باید به نکته مهم روان‌شناسی جمعی اشاره کرد: قابلیت «تحمیل» یا «تصنع»

اجماع در جامعه‌ای با سلطه رسانه‌ها، همیشه محتمل است و ممکن است آن‌چه بـا عنـوان اجماع جا انداخته می‌شود، محصول فشار سیاسی، تبلیغات و روندسازی مصنوعی باشد نه توافق آزاد و مستدل عالمان دین. مجموع این عوامل می‌طلبد کـه تحلیـل اجمـاع در عصـر جدید، نه از منظر قطعیت بلکه بر بستر منطق انتقادی، نسبیت‌محور و بازاندیشـانه صـورت گیرد تا هم‌زمان با حفظ فواید تاریخی اجماع، از لغـزش بـه دام اسـتبداد قرائـت رسـمی یـا تشتت و بحران هویت جمعی جلوگیری شود.

**۳-۴. ضرورت رویکرد جدید به اجماع در بستر علوم انسانی معاصر**

رویارویی با مسائل پیچیده و نوپدید علوم انسانی، ضـرورتی انکارناپـذیر بـرای بازاندیشـی در مفهوم و کارکرد اجماع پدیـد آورده اسـت. تجربـه معاصـر نشـان می‌دهـد کـه اجمـاع دیگـر نمی‌تواند به‌عنوان گزاره‌ای ایستا و محصول توافق یک‌باره عالمـان تلقـی شـود و ضـرورت دارد رویکردی فرآیندی، شبکه‌ای و انتقادی به آن اتخاذ شود (جعفریان ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۹۷). علوم انسانی معاصر، به‌ویژه در حوزه جامعه‌شناسی معرفت و فلسفه علوم اجتماعی، تأکید دارند که شکل‌گیری توافق‌های جمعی همواره از دل بافت‌های فرهنگی، میدان‌های قدرت و شـبکه‌های دانایی برخاسته و مرزهای آن پیوسته باز و در معرض نقد است. بر همـین اسـاس، نظریـه‌های جدید اجماع نظیر «اجماع شبکه‌ای» مطرح شده‌اند که در آن، تصمیم‌سازی جمعی بـه یـاری ارتباطات دوسویه دیجیتال، تعامل میان‌رشته‌ای و بهره‌گیـری از ظرفیت‌هـای فضـای مجـازی، ساختاری پویا و قابل بازنگری می‌یابد؛ الگویی که هم با پیچیدگی‌های دانـش امـروز سـازگار است و هم امکان سازواری با تحولات سریع و چندصدایی را فراهم می‌آورد. ایـن رهیافـت در قیاس با نظریه‌های غربی نظیر کنش ارتباطی هابرماس، اجمـاع عقلانـی راولـز و پراگماتیسـم رورتی، مولفه‌های مشترکی چون گفتمان انتقـادی، مشـارکت جمعـی و نقدپـذیری را برجسـته می‌سازد و نشان می‌دهد که اجماع، مبنایی فراتر از تقلید اکثریت یا توافق صوری دارد.

درعین‌حال، طرح مباحثی چون نسبی‌گرایی معرفتی و هرمنوتیک به معنای نفی امکان دستیابی به فهم معتبر از متون دینی نیست. نسبی‌گرایی در بسیاری از قرائت‌های فلسفی معاصر بیشتر بر تأثیر زمینه‌های تاریخی و فرهنگی در فرآیند فهم تأکید دارد، نه بر انکار کامل حقیقت. در چنین چارچوبی، اجماع می‌تواند به‌عنوان سازوکاری برای داوری بین‌الاذهانی میان تفسیرهای مختلف عمل کند؛ بدین معنا که توافق نخبگان علمی و دینی پس از فرآیند نقد، استدلال و بررسی شواهد، معیاری عقلانی برای ترجیح برخی قرائت‌ها بر قرائت‌های ضعیف‌تر فراهم می‌آورد. از این منظر، اعتبار اجماع نه بر ادعای دسترسی مطلق به حقیقت، بلکه بر ظرفیت آن در ایجاد ارزیابی مشترک و عقلانی میان متخصصان استوار است؛ امری که امکان شکل‌گیری فهم‌های معتبر و قابل اتکا را در مواجهه با مسائل دینی و اجتماعی فراهم می‌سازد.

پیروی از عقلانیت انتقادی و مشارکت گسترده ذی‌نفعان، شرط اجماع پایدار و معتبر در عصر حاضر است. هیچ توافق جمعیِ استوار شکل نمی‌گیرد مگر آن که فرایندش شفاف، قابل نقد و گشوده به دیدگاه‌های متفاوت باشد (شوشتری ۱۳۹۲، ۵۲۳). اجماع در این معنا، پایان فرآیند اجتهاد دینی و پژوهش اجتماعی نیست، بلکه اغازی بر سلسله گفت‌وگوهای میان‌رشته‌ای و بازاندیشی در پرتو تحولات جدید است؛ به‌ویژه هنگامی که رسانه‌ها و فضای مجازی، امکان خلق اجماع‌های شبکه‌ای و چندسطحی را فراهم آورده‌اند که می‌تواند دامنه مشارکت و مشروعیت جمعی را ارتقا بخشد اما در عین حال هشداری برای سطحی‌گرایی یا انباشت اجماع‌های صوری و ناپایدار نیز هست (قاری ۱۴۱۵، ج ۱: ۸۵؛ بخاری ۱۴۱۸، ج ۳: ۳۹۲). ازاین‌رو، یکی از ضروریات دوران معاصر توجه به معیارهای عملیاتی سنجش اجماع است: شتاب و دقت تصمیم‌گیری، توان کاهش تعارضات، افزایش اعتماد عمومی، میزان تطبیق‌پذیری با محیط متحول و قابلیت تولید نظریه

و سیاست پایدار، به‌وجهی عینی و قابل‌ارزیابی راهبری می‌کند. مرور این شاخص‌ها و کاربست آن‌ها، در فصل بعدی مبسوط‌تر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

درنهایت، برای گسترش پیامدهای کاربردی، پیشنهاد می‌شود سازوکارهایی میان‌رشته‌ای و مبتنی بر مشارکت نمایندگان حوزه‌های علمی، حقوقی، فقهی و جامعه مدنی، در قالب «مجمع مشورتی اجماع پویا» جهت نهادینه‌ساختن نظام مشارکتی و پویا در سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری برجسته گردد؛ امری که افزون بر بهره‌گیری نوین از ارثیه اجماع، می‌تواند زمینه تعالی و انسجام هویت جمعی و پاسخ‌دهی به بحران‌های معاصر را فراهم سازد.

### ۵. کارکردهای اجماع در علوم انسانی معاصر

برای ارزیابی عینی کارآمدی اجماع در زمینه‌های مختلف علوم انسانی، شاخص‌هایی عملیاتی لازم است تا بحث از سطح توصیف فراتر رود. در این مقاله، پنج شاخص زیر به‌عنوان معیار سنجش ظرفیت و کارکرد اجماع انتخاب شده‌اند:

۱. سرعت و انسجام در تصمیم‌گیری جمعی؛

۲. کاهش تعارضات اجتماعی و نهادی؛

۳. افزایش اعتماد عمومی به نهادها و قواعد؛

۴. انطباق‌پذیری با تحولات، مسائل نوپدید و نیازهای روز جامعه؛

۵. توان تولید دانش معتبر و سیاست‌های پایدار.

در ادامه، نقش اجماع در علوم انسانی براساس این شاخص‌ها ارزیابی خواهد شد.

در بستر تحولات شتابان اجتماعی و کثرت‌گرایی معرفتی دوران معاصر، اجماع دیگر صرفاً ابزاری برای تنظیم قواعد فقهی یا دفاع از یک تفسیر خاصِ دینی نیست. این نهاد دیرینه با ورود به عرصه‌های میان‌رشته‌ای، در حوزه‌هایی چون نظم اجتماعی،

سیاست‌گذاری عمومی و تولید دانش نقش‌آفرینی می‌کند؛ نقشی که میزان کارآمدی آن، مطابق شاخص‌های یادشده سنجیده می‌شود.

امروزه اجماع، در مسیر تنظیم روابط میان گروه‌های اجتماعی، تضمین اعتماد عمومی به قواعد و نهادها، اعتباربخشی به قوانین و هنجارهای مشترک، و نیز جهت‌دهی به تولید دانایی و روایت مسلط از واقعیت، اهمیت دوچندان یافته است. مثلاً اگر با استفاده از شاخص کاهش تعارض و سرعت تصمیم‌گیری، بتوان نشان داد اجماع سبب انسجام و حل اختلافات اجتماعی می‌شود، آنگاه کارآمدی آن در نظم اجتماعی قابل‌دفاع است. همچنین اگر اجماع به افزایش اعتماد عمومی و عملی‌شدن قوانین منجر گردد، کارکردش در سیاست‌گذاری مشخص می‌گردد. قابلیت اجماع در تولید دانش و انطباق با مسائل جدید نیز با شاخص توانایی تولید نظریه قابل سنجش خواهد بود.

در این منظر جدید، اجماع حلقه اتصال عقلانیت جمعی و فردی، تجربه تاریخی و الزامات پاسخ‌گویی به مسائل نوین است؛ اما همین کارکردها زمانی معتبر می‌شوند که با معیارهایی نظیر انسجام، کاهش تعارض و تولید دانشِ معتبر سنجیده شوند.

بنابراین، اجماع در علوم انسانی معاصر افزون‌بر مبانی سنتی خود، ضرورت دارد از منظر شاخص‌هایی چون سرعت، انسجام، کاهش تعارض، اعتماد عمومی و قابلیت نوآوری مورد ارزیابی قرار گیرد. تنها به این طریق است که می‌توان سهم واقعی اجماع را در فهم و سامان‌دهی چالش‌های نوین جوامع مسلمان به‌طور علمی سنجید و از سطح توصیف‌های کلی فراتر رفت.

**۱-۵. اجماع و نظم اجتماعی: نقش در انسجام و جلوگیری از تفرقه**

در شرایط تحولات شتابان اجتماعی و گسترش کثرت‌گرایی معرفتی، اجماع دیگر صرفاً ابزار تنظیم قواعد فقهی یا تثبیت یک قرائت خاص دینی نیست. این مفهوم در علوم انسانی

معاصر جایگاهی میان‌رشته‌ای یافته و با نظم اجتماعی، سیاست‌گذاری و تولید دانش پیوند خورده است. اجماع می‌تواند به تنظیم روابط میان گروه‌های اجتماعی کمک کند، اعتماد عمومی به قواعد و نهادها را تقویت نماید و به قوانین و هنجارهای مشترک اعتبار بخشد. از این منظر، اجماع سازوکاری برای هم‌افزایی عقلانیت فردی و جمعی و ابزاری برای مدیریت اختلاف در جامعه است.

در سنت اسلامی، اجماع نقشی مهم در حفظ انسجام اجتماعی داشته است. این نهاد در بسیاری از مسائل اعتقادی و عملی، زمینه وفاق را فراهم کرده و به کاهش تعارض‌های داخلی یاری رسانده است. به تعبیر برخی پژوهشگران، اجماع یکی از عوامل ثبات اجتماعی در تاریخ اسلام بوده است (روحانی ۱۳۷۰، ۱۴۷). هنگامی که نخبگان دینی یا اجتماعی درباره یک اصل یا راه‌حل به توافق می‌رسند، دامنه اختلاف محدود می‌شود و امکان تعامل سازنده افزایش می‌یابد. چنین توافقی پذیرش اجتماعی تصمیم‌ها را تقویت می‌کند و از تبدیل اختلاف نظر به تعارض ساختاری جلوگیری می‌نماید.

بااین‌حال، تحقق اجماع در دنیای معاصر با پیچیدگی‌های تازه‌ای روبه‌روست. گسترش رسانه‌های نوین و شبکه‌های ارتباطی، فرایند شکل‌گیری افکار عمومی را دگرگون کرده است. در چنین فضایی، اجماع نمی‌تواند نتیجه حذف صداهای متفاوت باشد. بلکه باید حاصل گفت‌وگوی انتقادی، مشارکت گسترده و به رسمیت شناختن تکثر اجتماعی باشد (جعفریان ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۹۷). در این چهارچوب، اجماع نه نفی اختلاف، بلکه سازوکاری برای سامان‌دهی آن است. اختلاف‌ها در صورت مدیریت عقلانی می‌توانند به سرمایه اجتماعی تبدیل شوند و ظرفیت یادگیری جمعی را افزایش دهند.

تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که ضعف یا فقدان اجماع معتبر، زمینه‌ساز بحران‌های هویتی و تشدید گسست‌های اجتماعی بوده است (شوشتری ۱۳۹۲، ۵۲۳). درمقابل،

اجماع مستند و عقلانی می‌تواند مشارکت اجتماعی را تقویت کند، اعتماد عمومی به نهادهای دینی و مدنی را افزایش دهد و از رادیکالیزه شدن گفتمان‌ها جلوگیری نماید. بنابراین، در جوامع چندصدایی امروز، پیوند سنجیده میان سنت اجماع و الزامات گفت‌وگوی معاصر، امکان شکل‌گیری وفاقی پایدار و عقلانی را فراهم می‌سازد؛ وفاقی که نه بر یکسان‌سازی اجباری، بلکه بر مسئولیت‌پذیری جمعی و تعامل انتقادی استوار است.

**۲-۵. اجماع و سیاست‌گذاری اجتماعی-حقوقی: اعتباربخشی به قوانین و هنجارها**

کارکرد دیگرِ کلیدی اجماع، نقش آن در سیاست‌گذاری اجتماعی و اعتباربخشی به قوانین و هنجارهای جمعی است. یکی از چالش‌های بنیادین هر نظام حقوقی و سیاست‌گذاری، تأمین مشروعیت سازوکارها و اطمینان از پذیرش عمومی است؛ امری که در بستر فرهنگ اسلامی، بدون اتکای جدی به سرمایه اجماع ممکن نیست. اجماع در این عرصه، نه‌تنها معیار تفکیک هنجارهای قانونی از عرف‌های صرف اجتماعی محسوب می‌شود، بلکه اساس مشروعیت‌بخشی به خط‌مشی‌های کلان سیاسی و حقوقی به‌شمار می‌آید.

در اغلب مکاتب حقوقی و اجتماعی مسلمانان، تصویب، اجرای و حتی اصلاح قوانین نیازمند تصویب و رضایت جمعی است. فرآیند اجماع به‌مثابه مکانیسمی برای دریافت بازخورد، جلب مشارکت نخبگان و جلوگیری از تعارضات ساختاری عمل می‌کند، به‌خصوص وقتی تنوع فکری و سلیقه‌ای در جامعه افزایش یافته است. جهانی‌شدن و چرخش نسبت‌ها میان قدرت‌های سنتی و مدرن، اعتبار اجماع را پیچیده‌تر ولی هم‌زمان ضروری‌تر ساخته است. همواره زمانی که قانون یا هنجاری «بدون اجماع نخبگان یا بدنه اجتماعی» شکل گیرد، پایداری و ضمانت اجرایی آن تضعیف می‌شود و به نزاع، اعتراض یا حتی فروپاشی اجتماعی دامن می‌زند (افشار ۱۳۹۷، ۱۱۱).

نمونه‌های عینی متعددی وجود دارد که در آن، اجماع میان مراجع دینی، اجتماعی یا

فکری، سبب تسهیل تصویب و موفقیت سیاست‌های مهم شده است. همچنین، در مقایسه تطبیقی میان سیستم‌های اسلامی و سکولار، مشاهده می‌شود که نادیده‌گرفتن فرآیندهای اجماع، کاهش مشارکت و مشروعیت و نهایتاً انفصال جامعه از حاکمیت را سبب می‌گردد. اجماعِ پویا و قابل نقد، از خطرات سیاسی چون عوام‌زدگی، دیکتاتوری اکثریت، یا تحمیل نظر اقلیت صاحب قدرت می‌کاهد و مسیرهای مذاکره‌پذیر و پلورالیستی برای حل اختلافات حقوقی و سیاستی فراهم می‌سازد (قربان‌نیا ۱۳۹۲، ۸۴).

در این رویکرد، اجماع را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از آرای ثابت و قدیمی، بلکه ساختاری منعطف باید فهمید که در فرآیند گفت‌وگوی عقلانی و بهره‌گیری از تجربه تاریخی پدید می‌آید؛ فرآیندی که قدرتِ بازنگری و تطبیق با مسائل روز را همواره حفظ کند (سبحانی، بی‌تا، ج ۴: ۴۸۸). درنهایت، می‌توان گفت هر آنجا که سیاست‌گذاری اجتماعی و حقوقی فاقد روح مشارکت و رفت‌وآمد دیدگاه‌ها باشد، صرفاً قالبی خشک بدون جان و پشتوانه ارزشی خواهد بود. راز بقای قوانین و نظام‌های اجتماعی کارآمد را باید در ظرفیت آفرینی اجماع و نه اجبار جستجو کرد.

**۳-۵. اجماع و تولید دانش در فضای علوم انسانی**

کارکرد اجماع در علوم انسانی را نمی‌توان بدون تفکیک میان دو سنخ مهمِ آن توضیح داد: اجماع دینی و اجماع علمی. اگر در سطح نخست، اجماع عمدتاً با منظومه‌های معرفتیِ ناظر به «اعتبار هنجاری» (مانند کشف حکم شرعی یا استناد کلامی) پیوند دارد و منبع اعتبار آن بیشتر به صلاحیتِ معرفتی فقیهان و عالمان، در چهارچوب ادله دینی بازمی‌گردد، در سطح دوم، «اجماع علمی» ناظر به «اعتبار معرفتی» است؛ یعنی داوری درباره این‌که یک گزاره یا تبیین نظری تا چه حد با شواهد، روش و معیارهای پذیرفته‌شده در حوزه علوم انسانی سازگار است. بنابراین، آنچه در این بخش «اجماع» نامیده می‌شود، در درجه

نخست اجماع علمی است که در مسیر تولید و تثبیت دانش شکل می‌گیرد، نه اجماع فقیهان به معنای رایج فقهی (قربان‌نیا ۱۳۹۲، ۹۱).

درواقع، در فضای علوم انسانیِ معاصر که طیف وسیعی از رویکردهای نظری، روش‌های تحقیق و زبان‌های توصیف پدیده‌ها در کنار هم فعال‌اند اجماع علمی به مثابه ابزار مشروعیت‌بخشی معرفتی عمل می‌کند. اجماع علمی دیگر صرفاً یک توافق یک‌باره میان گروهی از خبرگان نیست، بلکه فرایندی پویا برای تولید، تبادل و بازاندیشی درباره ادعاهای پژوهشی است؛ فرایندی که از طریق نقد روشمند و ارزیابی میان‌فردی، به تمایز میان «دانش معتبر» و «روایت‌های فردی یا حاشیه‌ای» کمک می‌کند (قربان‌نیا ۱۳۹۲، ۹۱).

فرایند اجماع علمی در علوم انسانی معمولاً به دو محور محوری پاسخ می‌دهد: نخست، ایجاد معیارهای مشترک صحت‌سنجی (مثل کفایت روش، سازگاری داده/تبیین، و توان تبیین‌کنندگی نظریه)؛ و دوم، فراهم‌سازی امکان تعامل انتقادی میان صاحبان دانش و متخصصان. در پارادایم سنتی، اعتبار بیش از هر چیز به منزلت و پشتوانه ادله نزد نخبگان دینی یا نهادهای مرجع وابسته بود؛ اما در عصر دانشگاهی و تخصصی شدن دانش، اعتبار معرفتی بیش از پیش به سازوکارهای روش‌شناختی و داوری جمعی در چهارچوب جامعه علمی پیوند یافته است (روحانی ۱۳۷۰، ۱۴۷).

این تغییر باعث شده اجماع علمی به‌معنای «غلبه اکثریت» یا «تقلید از گروه نخبگان» نباشد؛ بلکه نتیجه تعامل متکثرِ پژوهشگران و مشارکت فعال کنشگران دانشگاهی است که با بازنگری انتقادی معیارها و پیش‌فرض‌ها، امکان هم‌افزایی معرفتی را فراهم می‌کنند. ازاین‌منظر، اجماع علمی نه صرفاً توقف اختلاف، بلکه فراهم‌سازی زمینهٔ داوری برای حرکت از ادعاهای اولیه به نظریه‌های آزمون‌پذیرتر و قابل‌دفاع‌تر است؛ به همین دلیل، مرز میان «تولید معرفت رسمی» و «دانش حاشیه‌ای» نیز می‌تواند سیال باشد و با پیشرفت نقد و

گردآوری شواهد، امکان ارتقا یا کنارگذاشته شدن برخی دیدگاه‌ها فراهم می‌شود (شوشتری ۱۳۹۲، ۵۲۳).

ویژگی راهبردی دیگر اجماع علمی، توان آن در ایجاد ارتباط میان سنت نظری و نوآوری پژوهشی است. اجماع علمی می‌تواند در عین حفظ هویت مسئله‌مندی حوزه‌های علوم انسانی، زمینه اصلاح یا حتی ابطال برخی فرضیات پیشین را نیز فراهم سازد؛ مشروط به اینکه این بازنگری از مسیر ارزیابی‌های میان‌فردی، معیارهای روش‌شناختی و سنجش شواهد عبور کند. بنابراین، در حوزه‌هایی همچون فلسفه دین، جامعه‌شناسی معرفت و سیاست‌گذاری فرهنگی، «اجماع علمی» به‌عنوان معیار سنجش پذیرفته می‌شود که نه با ادعای قطعیت متافیزیکی، بلکه با اتکا به فرایندهای بازبینی و نقد شکل می‌گیرد. در مجموع، اجماع در علوم انسانی، نه پایان گفت‌وگو، بلکه سازوکاری برای سامان‌بخشی جریان تولید دانش، پالایش مفاهیم و ارتقای توان پاسخ‌گویی نظریه‌ها به مسائل روز است؛ و این همه تنها در صورتی استوار می‌شود که تفکیک میان اجماع دینی و اجماع علمی روشن بماند تا استدلال میان‌رشته‌ای دچار ابهام و سستی نگردد.

### ۶. تحلیل انتقادی نمونه‌ها یا تجربه‌های معاصر (به تناسب داده‌ها و منابع)

مطالعه کارکرد اجماع در علوم انسانی معاصر بدون تحلیل انتقادی نمونه‌ها و تجربه‌های واقعی، تصویر جامع و دقیقی از پیچیدگی‌ها و ظرفیت‌های این نهاد را به‌دست نمی‌دهد. علی‌رغم جایگاه نظری اجماع به‌عنوان یکی از منابع اساسی تنظیم معرفت، هنجار و حقوق، نحوه تأثیرگذاری آن بر فرایندهای واقعی تصمیم‌سازی، سیاست‌گذاری و حتی حل تعارضات اجتماعی همواره محل پرسش و بحث بوده است. اهمیت رویکرد تجربه‌محور در این زمینه، نه تنها به‌سبب ملموس نمودن چالش‌های عملی، بلکه به‌دلیل آشکار ساختن

نقاط قوت و ضعف ساختارهای اجماع در مواجهه با تحولات سریع فکری، اجتماعی و فناورانه است. در دهه‌های اخیر، تحولات عمیق در ساختار جامعه، رشد رسانه‌ها و تقویت عقلانیت انتقادی، شیوه‌های شکل‌گیری اجماع در زمینه‌هایی چون حقوق معاصر، جامعه‌شناسی دین، سیاست‌گذاری اجتماعی و حل تعارضات جمعی را دگرگون ساخته‌اند. این تحولات، اجماع را از «ملاک صوری اطاعت و تشخیص صحت»، به فرآیند تعاملی پیچیده‌ای تبدیل کرده‌اند که باید بتواند به پرسش‌های جدید، تفاوت دیدگاه‌ها و سرعت گردش اطلاعات پاسخ دهد.

ازاین‌رو، واکاوی نمونه‌های عینی که در آنها اجماع به صورت موفق یا ناکارآمد در حل مسائل اجتماعی، حقوقی یا معرفتی به‌کار گرفته شده، اهمیتی کلیدی می‌یابد؛ چراکه از دل همین تجربه‌ها می‌توان امکان‌ها و محدودیت‌های اجماع را در شرایط واقعی شناخت. علاوه‌براین، بررسی تطبیقی میان سنت اجماع در امامیه و اهل سنت به‌ویژه در تجربه‌های معاصر می‌تواند نشان دهد چگونه ظرفیت‌های درونی هر مکتب برای مواجهه با مسائل نوین فعال یا تحدید شده است.

بنابراین، بخش پیش رو تلاش دارد ضمن مرور انتقادی نمونه‌های شاخص، الزامات و پیامدهای عملی اجماع را در علوم انسانی معاصر به بحث بگذارد و پیشنهادهایی برای ارتقای ظرفیت این نهاد در مدیریت تعارض و تولید دانش ارائه کند. از این رو نمونه‌ها و تجربه‌های معاصر، با هدف ارزیابی انتقادی و آزمون عملی کارکردهای نظری مطرح‌شده بررسی می‌شوند.

**۱-۶. واکاوی نقش اجماع در یکی دو موضوع عینی علوم انسانی (حقوق معاصر- جامعه‌شناسی دین - حل تعارضات جمعی و...)**

تحلیل نقش اجماع در مصادیق علوم انسانی، به‌ویژه در حوزه حقوق معاصر و جامعه‌شناسی

دین، نشان می‌دهد که این سازوکار صرفاً یک چهارچوب نظری یا ابـزار متعلـق بـه گذشـته نیست، بلکه می‌تواند جایگـاه فعـالی در فراینـد تصمیم‌سـازی جمعـی، کـاهش تنش‌هـای اجتمـاعی و تضـمین پایـداری هنجارهـای مـدنی داشـته باشـد. در مطالعـات توسـعه و سیاست‌گذاری، اجماع میان نخبگـان شـرط لازم پایـداری و انتقـال گفتمان‌هـای توسـعه و عدالت به سطوح اجتماعی محسوب می‌شود (ترابی ۱۳۹۹، ۲۵۷). این رویکرد، به‌ویژه در جمهوری اسلامی ایران، زمانی موفقیت‌آمیز اسـت کـه اجمـاع نـه‌فقط در سـطح نخبگـان سیاسی بلکه میان شبکه‌های اجتماعی و مؤلفه‌های مدنی حاصل شود.

در عرصـــه حقـــوق معاصـــر، اجمـــاع نقشـــی تعیین‌کننـــده در فرآینـــد تصـــویب و مشروعیت‌بخشی به قوانین و مقررات ایفـا می‌کنـد. ترابـی در بررسـی سیاسـت‌گذاری‌های توسعه‌ای تأکید می‌کند که عدم شکل‌گیری اجماع واقعی میان نخبگان سیاسی و فرهیختگان دانشگاهی، زمینه واگرایی اجتماعی و تضعیف اجـرای برنامـه‌های کـلان را فـراهم می‌کنـد (ترابی ۱۳۹۹، ۲۶۹). به‌عبارت‌دیگر، اگر قوانین و تصمیمات کلیدی بدون پشـتوانه اجمـاع گسترده در ساحت کارشناسی، دینی و اجتماعی اتخاذ شوند، نـه تنهـا اسـتدامت خـود را از دست می‌دهند بلکه مستعد بحران‌های مشروعیت و اعتراضات عمومی خواهنـد بـود. ایـن موضوع در تجربه تدوین سیاست‌های کلان اقتصادی و فرهنگی نیز مشهود است، جایی که کم‌تـوجهی بـه فرآینـد اجمـاع منجـر بـه تعـارض میـان سـطوح مختلـف تصـمیم‌گیری و خروجی‌های ناکارآمد می‌گردد (داوری ۱۴۰۱، ۵۵).

در جامعه‌شناسی دین نیز اجماع نقشی محوری در بازتولید نظم اجتمـاعی، مشـروعیت هنجارها و کاهش تعارض ایفا می‌کند. حسینی طهرانی با تأکید بر این‌کـه اجمـاع در بافـت اجتماعی معاصر «بیش از آن‌که محصول فرآیندهای فقهی صرف باشد، حاصل گفـت‌وگوی مستمر نخبگان فکری و کنشگران اجتماعی است»، ضمن اشاره به تکثـر قرائت‌هـا، معتقـد

است که رأی گروه مرجع، بـه شـرط پویـایی و عقلانیـت جمعـی، می‌توانـد عامـل کـاهش تعارضات و تضمین مشروعیت هنجارهای دینی در فضای اجتماعی جدید باشـد (حسـینی طهرانی، ۱۳۹۹، ۹۵).

یکی از آزمون‌های عینی برای نقش اجماع، مواجهـه بـا مسـئله اختلاف‌هـای جمعـی و بحران‌های فراگیـر در حوزه‌هـای هـویتی و ایـدئولوژیک اسـت. زرشـناس، ضـمن تحلیـل ساختارهای علوم انسانی مدرن، معتقد است که اجماع گروه‌های مرجع و نخبگان در طـرح قواعد عمومی و شیوه مواجهه با بحران‌های اجتماعی، می‌توانـد مـانع از فروپاشـی انسـجام معرفتی جامعه در برابر گسست‌های ارزشـی و هـویتی شـود (زرشـناس ۱۴۰۳، ۷۸). ایـن دیدگاه نشان می‌دهد که تحقق اجماعی پویا، که بتواند گفتگو، نقادی و بازنگری را در خـود جای دهد، از اساسی‌ترین نیازهای جوامع متکثر امروزی است.

بنابراین، کاربست اجماع در علوم انسانی معاصر زمانی ارزشـمند و کارآمـد اسـت کـه به‌مثابه فرآیندی باز، انعطاف‌پذیر و تعاملی فهم شود؛ یعنی اجماع باید بتوانـد بـه تحـولات زمینه‌ای، تغییرات در ارزش‌ها و ظهور مسـائل چـالش‌برانگیز معاصـر پاسـخ دهـد. چنـین فرآیندی مستلزم بازتعریف سازوکارهای سنتی اجماع و تقویت نهادهایی است که تضـارب آرا و عقلانیـت مشـارکتی را مبنـا قـرار می‌دهنـد چـه در قلمـرو حقـوق و چـه در لایـه‌های جامعه‌شـناختی و هـویتی. بررسـی انتقـادی تجربـه‌های عینـی، نشـان می‌دهـد بـا وجـود محدودیت‌های جدی، ظرفیت همگرایی و حل تعارض اجماع، همچنـان در علـوم انسـانی معاصر از اهمیت قابل توجهی برخوردار است.

یکی از نمونه‌های قابل اشاره در حوزه حقوق معاصر، تجربه شورای فقهی بانک مرکـزی در برخی کشورهای اسلامی مانند مالزی است. در این کشـور، شـورای مشـورتی شـریعت بانک مرکزی (Shariah Advisory Council) متشکل از فقها و متخصصان مـالی اسـلامی، از

طریق نوعی اجتهاد و اجماع جمعی درباره مشروعیت ابزارهای مالی جدید مانند صکوک، قراردادهای مشارکتی و شیوه‌های بانکداری اسلامی تصمیم‌گیری می‌کند. تصمیم‌های این شورا مبنای تنظیم مقررات مالی و بانکی کشور قرار گرفته و به‌عنوان مرجع نهایی تفسیر انطباق قوانین مالی با شریعت شناخته می‌شود. تجربه مالزی نشان می‌دهد که اجماع نهادی میان فقها و متخصصان اقتصادی می‌تواند به ایجاد چارچوب حقوقی نسبتاً پایدار برای توسعه مالی اسلامی و کاهش اختلافات فقهی در حوزه اقتصاد منجر شود.

نمونه دیگری از نقش اجماع در مدیریت تعارضات اجتماعی را می‌توان در فعالیت مجمع فقه اسلامی وابسته به سازمان همکاری اسلامی (OIC) مشاهده کرد. این نهاد با گردهم آوردن فقها و اندیشمندان مذاهب مختلف اسلامی، در موضوعات چالش‌برانگیزی همچون مسائل زیست‌پزشکی، پیوند اعضا یا بانکداری اسلامی، تلاش می‌کند از طریق گفت‌وگوی فقهی و شکل‌دهی به نوعی اجماع علمی، چهارچوبی مشترک برای کشورهای اسلامی ارائه دهد. بسیاری از قطعنامه‌های این مجمع در سیاست‌گذاری‌های ملی کشورهای اسلامی مورد استناد قرار گرفته و در کاهش اختلافات فقهی و ایجاد نوعی همگرایی معرفتی میان مذاهب نقش داشته است.

**۲-۶. تحلیل تطبیقی ظرفیت و محدودیت‌های اجماع در مکاتب شیعه و سنی در مواجهه با مسائل نوین علوم انسانی**

مطالعه تطبیقی جایگاه اجماع در مکاتب امامیه و اهل سنت، به‌ویژه در مواجهه با مسائل نوین علوم انسانی، نشان می‌دهد که این مفهوم در هر دو سنت فقهی دارای ظرفیت‌ها و محدودیت‌های خاصی است که در چهارچوب مبانی معرفت‌شناختی هر مکتب معنا پیدا می‌کند. در مکتب امامیه، اجماع زمانی حجت تلقی می‌شود که کاشف از رأی معصوم باشد و به همین دلیل، اعتبار آن نه به صرف توافق عالمان، بلکه به میزان ارتباط آن با سنت

معصوم وابسته است (جناتی شاهرودی ۱۳۶۷، ۲۰۲). بااین‌حال، این ویژگی به‌معنای آن نیست که پاسخ‌گویی به مسائل نوپدید در اندیشه امامیه منحصراً از مسیر اجماع صورت می‌گیرد. در سنت اجتهادی شیعه، ابزارهایی چون عقل، اصول عملیه و اجتهاد فقهی نقش بنیادینی در استنباط احکام مسائل مستحدثه دارند و در بسیاری از حوزه‌ها، به‌ویژه در قلمرو «منطقه‌الفراغ»، امکان ارائه پاسخ‌های فقهی و اجتماعی بدون اتکای مستقیم به اجماع فراهم است.

علاوه‌براین، در درون مکتب امامیه نظریه‌هایی درباره گونه‌های مختلف اجماع شکل گرفته است که دامنه کارکرد آن را متنوع‌تر می‌سازد. از جمله می‌توان به نظریه اجماع حدسی یا اجماع منجز اشاره کرد که بر اساس آن، اجماع لزوماً نیازمند کشف قطعی نص معصوم نیست، بلکه گاه از طریق قرائن، سیره فقهی یا انسجام آرای عالمان، نوعی اطمینان عقلایی نسبت به پشتوانه معصومی آن حاصل می‌شود (سبحانی، بی‌تا، ج ۴: ۴۸۸). چنین رویکردی نشان می‌دهد که اجماع در سنت امامیه نیز می‌تواند در برخی شرایط، با انعطاف بیشتری در فرآیند اجتهاد به کار گرفته شود و صرفاً به معنای توقف در برابر نبود نص صریح تلقی نگردد.

بااین‌حال، چالش اصلی اجماع در مکتب امامیه بیشتر به ابعاد روش‌شناختی و تاریخی اثبات آن بازمی‌گردد. از آنجا که تحقق اجماع معتبر نیازمند احراز کاشفیت از رأی معصوم است، در بسیاری از مسائل نوپدید که سابقه بحث گسترده در میراث فقهی ندارند، اثبات چنین اجماعی دشوار می‌شود. بنابراین، محدودیت احتمالی در این مکتب نه از حیث ناتوانی در تولید حکم، بلکه ازحیث دشواری شکل‌گیری اجماع به‌معنای دقیق فقهی آن است؛ امری که موجب می‌شود پاسخ‌گویی به مسائل جدید بیشتر بر پایه اجتهاد فردی یا استدلال عقلی صورت گیرد تا بر اجماع به معنای اصطلاحی آن.

درمقابل، در سنت فقهی اهل سنت، اجماع عمدتاً به عنوان توافق جمعی علما یـا امـت تلقی می‌شود و به همین دلیل، ظرفیت اجتهاد جمعی و تصمیم‌سازی فقهی در قالب شوراها و مجامع علمی گسترده‌تر مورد استفاده قرار گرفته است (زرشـناس ۱۴۰۳، ۷۹). در جهـان معاصر نیز نهادهایی مانند مجامع فقهی و شوراهای افتاء تلاش کرده‌اند ازطریق گفت‌وگوی جمعی میان عالمان، پاسخ‌هایی نسبتاً هماهنگ بـه مسـائل نوپدیـدی ماننـد حقـوق زنـان، سیاست‌های آموزشی، یا چالش‌های اخلاقی فنـاوری ارائـه دهنـد. ایـن سـازوکار می‌توانـد انعطاف بیشتری در مواجهه با تحولات اجتماعی و فکری ایجـاد کنـد و زمینـه شـکل‌گیری نوعی عقلانیت جمعی در سیاست‌گذاری‌های دینی را فراهم آورد.

با وجود این، رویکرد اهل سنت نیز با محدودیت‌هایی مواجه است. تکثر مراکز صـدور فتوا و گسترش شبکه‌های ارتباطی در عصر حاضر موجب شده است تحقق اجماعی فراگیـر و مورد پذیرش همه جریان‌های فکری دشوارتر شود و گاه اجماع‌های ادعایی صـرفاً بازتـاب دیدگاه یک نهاد یا جریـان خـاص باشـند (زرشـناس ۱۴۰۳، ۷۸). افـزون بـر ایـن، برخـی تجربه‌های معاصر نشان می‌دهد که توافق‌های فقهی شـکل‌گرفته در برخـی مجـامع علمـی الزاماً به اجماع واقعی امت تبدیل نمی‌شوند و در عمل با برداشت‌های متفاوت یا تعارضات سیاست‌گذاری روبه‌رو می‌گردند (داوری ۱۴۰۱، ۵۵).

از این منظر، هر دو مکتب در برابر تحولات شتابان علوم انسـانی و تغییـرات اجتمـاعی معاصر با ضرورت بازاندیشی در کارکرد اجماع مواجه‌اند. در سنت امامیـه، ایـن بازاندیشـی می‌توانـد در قالـب تقویـت تعامـل میـان عقلانیـت اجتهـادی، تجربـه‌های اجتمـاعی و ظرفیت‌های نوین فقه حکومتی تحقـق یابـد؛ در حـالی کـه در سـنت اهـل سـنت، توسـعه نهادهای اجتهاد جمعی و افزایش هماهنگی میان مراکز علمی و دینی اهمیت بیشـتری پیـدا می‌کند. در مجموع، تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد کـه اجمـاع در هـر دو مکتـب، گرچـه از

مبانی متفاوتی برخوردار است، اما در مواجهه با مسائل نوین علوم انسانی تنها در صورتی می‌تواند کارآمد باقی بماند که در تعامل با اجتهاد پویا، عقلانیت انتقادی و تحولات اجتماعی بازتعریف شود. چنین رویکردی امکان آن را فراهم می‌سازد که اجماع، نه صرفاً به عنوان یک مفهوم سنتی، بلکه به مثابه سازوکاری برای تنظیم گفت‌وگوی علمی و فقهی در جهان معاصر ایفای نقش کند.

## ۷. نتیجه‌گیری

مفهوم اجماع اگرچه ریشه در سنت اصول فقه دارد، اما در شرایط معاصر می‌تواند نقشی فراتر از یک ابزار استنباط فقهی ایفا کند و به عنوان سازوکاری برای شکل‌دهی به عقلانیت جمعی در حوزه‌های حقوق، سیاست‌گذاری اجتماعی و تولید دانش مورد توجه قرار گیرد. یافته‌های پژوهش نشان داد که در سنت امامیه، پیوند اجماع با کاشفیت از قول معصوم سبب شده است که اعتبار معرفتی آن بیشتر در چارچوب اجتهاد و استدلال عقلی معنا پیدا کند؛ در حالی که در سنت اهل سنت، اجماع بیشتر به صورت سازوکاری برای اجتهاد جمعی و تصمیم‌سازی نخبگانی ظهور یافته است. با این حال، در هر دو مکتب، تحولات اجتماعی، گسترش رسانه‌های نوین و افزایش تکثر معرفتی، شرایط تحقق اجماع کلاسیک را دگرگون ساخته و ضرورت بازتعریف آن را در چارچوبی پویا و شبکه‌ای آشکار کرده است. بررسی نمونه‌های عینی در حوزه‌هایی چون سیاست‌گذاری حقوقی، جامعه‌شناسی دین و نهادهای مشورتی فقهی نشان می‌دهد که کارآمدی اجماع زمانی تحقق می‌یابد که با سازوکارهای نهادی شفاف، مشارکت نخبگان و گفت‌وگوی انتقادی همراه باشد.

براین‌اساس، اجماع را می‌توان نه صرفاً توافقی صوری، بلکه فرآیندی معرفتی و اجتماعی دانست که در آن تعامل میان سنت دینی، عقلانیت جمعی و تجربه‌های اجتماعی

به شکل‌گیری فهمی مشترک از مسائل نوپدید می‌انجامد. درنتیجه، آینده کارآمدی اجماع در علوم انسانی معاصر وابسته به آن است که این مفهوم از قالب‌های سنتی فاصله گرفته و در قالب سازوکارهای مشارکتی، میان‌رشته‌ای و قابل بازنگری بازتعریف شود؛ امری که می‌تواند زمینه پیوند مؤثر میان میراث اجتهادی اسلامی و نیازهای معرفتی و نهادی جوامع امروز را فراهم سازد.

## کتابنامه


۱. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم. ۱۴۱۴ ق. **لسان العرب**. ج ۲، بیروت: دار صادر.

۲. عبدلی، مرضیه. ۱۴۰۴. **مبانی انسان‌شناسی علوم انسانی در اسلام و غرب**. قم: نشر بوستان کتاب، چاپ اول.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید. ۱۴۰۴ ق. **شرح نهج‌البلاغه**. ج ۲۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۴. افشار، بهروز. ۱۳۹۷. **بررسی حقوقی روابط اسلام با دیگر مکاتب بشری**. تهران: نشر بازاندیشی، چاپ اول.

۵. آمدی، علی‌بن‌محمد. ۱۴۰۲ ق. **الأحکام فی أصول الأحکام**. ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۶. بخاری، محمدبن‌اسماعیل. ۱۴۱۸/۱۴۱۰ ق. صحیح البخاری. ج ۳ و ج ۱۱، بیروت: دار ابن کثیر.

۷. ترابی، یوسف. ۱۳۹۹. **اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران**. چ ۱. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

۸. جعفریان، رسول. ۱۳۹۵ ش. **تاریخ علم کلام در جهان اسلام**. ج ۲، تهران: نشر علم.

۹. جناتی شاهرودی، عبدالحسین. ۱۳۶۷ ش. **اجماع در تفسیر و اصول فقه امامیه**. تهران: انتشارات علمی.

۱۰. حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین. ۱۳۹۹. **اجماع از منظر نقد و نظر**. چ ۱. ناشر: نشر مکتب وحی.

۱۱. داوری، رضا. ۱۴۰۱. **علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه**. تهران: نقد فرهنگ.

۱۲. دهلوی، شاه ولی‌الله. بی‌تا. **حجةالله البالغة**. بیروت: دارالقلم.

۱۳. روحانی، مؤمن. ۱۳۷۰ ش. **مبانی استنباط فقه امامیه**. قم: انتشارات بوستان کتاب.

۱۴. زرشناس، شهریار. ۱۴۰۳. **کاوشی در چیستی علوم انسانی مدرن**. تهران: کانون اندیشه جوان.

۱۵. زمخشری، محمودبن‌عمر. ۱۴۰۷ ق. **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**. ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۱۶. سبحانی، جعفر. بی‌تا. **اسلام‌پدیا**، ج ۲ و ج ۴، (چاپ‌های متعدّد)، بی‌جا: بی‌نا.

۱۷. سبکی، تاج‌الدین عبدالوهاب. ۱۴۱۹ ق. **طبقات الشافعیه الکبری**. ج ۶، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۱۸. شوشتری، سیدعبدالحسین. ۱۳۹۲ ش. **درآمدی بر اندیشه کلامی شیعه**. تهران: انتشارات حکمت.

۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین. ۱۳۹۰ ق. **المیزان فی تفسیر القرآن**. ج ۴ و ج ۱۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۰. طوسی، محمدبن‌حسن (شیخ طوسی). ۱۳۸۲ ش/۱۴۱۳ ق. **التهذیب الأحکام**، ج ۱ و ج ۴، تهران/بیروت: دارالکتب الإسلامیة.

۲۱. فخر رازی، محمدبن‌عمر. ۱۴۲۰ ق. **التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**. ج ۳ و ج ۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۲. قاری، محمد عبدالقادر. ۱۴۱۵ ق. **شرح الشفاء للقاضی عیاض**. ج ۱، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.

۲۳. قاضی عبدالجبار، احمد. ۱۹۶۵ م. **المغنی فی أبواب التوحید والعدل**. ج ۱۵ و ج ۱۷، بیروت: دارالفکر المعاصر.

۲۴. قربان‌نیا، ناصر. ۱۳۹۲. **تأمل در فقه، تحول در حقوق**. تهران: نشر میزان.

۲۵. مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۴ ق. **بحارالأنوار**. ج ۲۹، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۶. مفید، محمدبن‌محمد. ۱۴۱۳ ق. **أوائل المقالات**. بیروت: دارالمفید.

۲۷. نسفی، نجم‌الدین عمر. ۱۴۱۶ ق. **العقائد النسفیة مع شرح التفتازانی**. ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۲۸. نووی، یحیی‌بن‌شرف. ۱۴۰۷ ق. **شرح صحیح مسلم**. ج ۱۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

29. Abou El Fadl, Khaled. 2001. ***Sp*eaking in God's Name: Islamic Law, Authority and Women**. Oxford: Oneworld Publications.

30. Asad, Talal. 1993. **Genealogies of Religion: Discipline and Reasons of Power in Christianity and Islam**. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

31. Gadamer, Hans-Georg. 1989. **Truth and Method**. Trans. Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall. New York: Continuum.

32. Habermas, Jürgen. 1984. **The Theory of Communicative Action, Volume I: Reason and the Rationalization of Society**. Trans. Thomas McCarthy. Boston: Beacon Press.

33. Rorty, Richard. 1979. **Philosophy and the Mirror of Nature**. Princeton: Princeton University Press.